

درگذشت ادیب اول

عبدالجواد ادیب نیشابوری، معروف به ادیب اول، سال ۱۲۴۲ شمسی در یکی از روستاهای نیشابور به دنیا آمد. در چهارسالگی بر اثر بیماری ابله ناینجا گردید اما پس از مدتها و بسیار اندکی از بینایی چشم چپش بازگشت، او که دارای حافظه‌ای قوی بود در ۱۶ سالگی به مشهد آمد تا درس خود را ادامه دهد. ادیب اول سپس به تدریس روی آورد و شاگردان فاضلی را پرورش داد. دیوان اشعار لکالی مکتون و شرح مَعْلقات سیعه از آثار اوست. وی سرانجام ششم خرداد ۱۳۰۵ درگذشت و در حرم مطهر رضوی (ع) دفن شد.



حدیث روز

بر شما باد به خموشی، که کم‌گویی حکمت بزرگی است.

امام موسی کاظم (ع)

۱۶٪ رطوبت هوا	۲۱° ↓	۳۴° ↑
صبح ۲۳°	ظهر ۳۳°	عصر ۳۲°
شب ۲۷°	نیمه شب ۲۳:۳۷	
اذن ظهر ۱۲:۲۹	اذن صبح فردا ۳:۳۴	طلوع آفتاب فردا ۵:۱۷
غروب آفتاب ۱۹:۴۰	اذن مغرب ۲۰:۰۰	



روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARNEWS.IR
شنبه ۳
اصفحه ۴ + صفحه کلید ۳ | سوال ۱۴۴۱
اصفحه ۱۶ + صفحه شهر را از محد
شماره ۳۱۱۳ | ۱۰۰۰ تومان
میشاق نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir

- روزنامه فرهنگی - اجتماعی - اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهید، نیش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نامبر: ۳۷۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

خردادگان، جشن طراوت آب و گیاه

درباره سنتی کهن که هنوز هم رگه‌هایی از آن در خراسان وجود دارد

کمال خجندی / کارشناس فرهنگی

زندگی اجداد ما در ایران باستان، سرشار از یکتا پرستی، عشق به آب، زمین و خورشید به عنوان عناصر اصلی شکل‌گیری حیات بوده است. آن‌ها از هر رویداد، پهنانه‌ای می‌ساخته‌اند تا به ستایش (پسن) پروردگار بپردازند. جشن‌های کهن ایران باستان از همین جا شکل گرفته‌اند.

در تقویم ایرانی سال به ۱۲ ماه فروردین، اردیبهشت ... تا بهمن و اسفند، تقسیم می‌شده است؛ ۱۲ ماه سی‌روزه که ۳۶۰ روز سال را شامل می‌شده‌اند. ۵ روز هم در پایان هر سال به این روزها اضافه می‌شده که «پنجه» یا «پنجه در دیده» نام داشته و زمان برگزاری شماری از آیین‌ها بوده است.

در ایران کهن، نظام هفتگی وجود نداشته و این شیوه گاهشماری، بعدها از تمدن میان‌رودان به فرهنگ ایرانی راه یافته و به‌ویژه در دوره اسلامی رونق گرفته است. در ایران باستان به جای روزهای هفته، هر کدام از روزهای ماه نام ویژه‌ای داشته‌اند. این نام‌ها که به ترتیب از یکم تا سی‌ام هر ماه را نشان می‌داده، عبارت بوده‌اند: هر مزد، بهمن، اردیبهشت، شهر پور، اسفند، خرداد، امرداد، دی‌به‌آذر، آذر، آبان، خور، ماه، تیر، گوش، دی‌به‌مهر، مهر، سروش، زشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دی‌به‌دین، دین، آرد، اشتاد، آسمان، زامیاد، مار اسپند، انیران.

در این میان هر گاه نام روز و ماه یکی می‌شده است (مثلا روز اردیبهشت در ماه اردیبهشت، یا بهمن روز در بهمن ماه) آن را گرمی می‌دانسته و جشن و جشن می‌گرفته‌اند. این جشن‌ها البته عمدتاً پهنانه‌ای برای نیایش پروردگار و توجه به عناصر حیات و زندگی بوده است. شماری از این جشن‌های دوازده‌گانه البته نامدارتر بوده‌اند. سرآمد آن‌ها مهرگان (شازندهم مهر ماه)، بهمنگان (دوم بهمن ماه) و تیرگان (سیزدهم تیرماه) بوده که با آیین‌های فراوان گرمی داشته می‌شده‌اند. تهنه‌در یک مورد، اهمیت و جایگاه جشن مهرگان تا آنجا بوده که وقتی لشکر اعراب به سرزمین‌های ایرانی وارد و با فرهنگ غنی آن آشنا می‌شدند، از آنجایی که اسمی (و البته مسمایی) برای گردم‌آبی و جشن عمومی نداشته‌اند، واژه مهرگان را برمی‌دارند و وارد دایره لغات زبانشان می‌کنند. واژه «مهرگان» هنوز هم در زبان عربی، معادل

تاریخ



بدون شرح



جابر اسدی

جوونیم رفت و صدام رفته دیگه

دیروز حوالی ساعت‌های بعد از ظهر بود که خبر در گذشت مهدی اخوان لنگرودی بر روی خبرگزاری‌ها بارگزاری شد. شاعر شعر معروف «گل بیخ» در سن ۷۵ سالگی و بعد از یک ماه بستری در بیمارستانی در اتریش، با این دنیا خدا حافظی کرد. «غم میون دو تا چشمن قشنگت لونه کرده» ترانه‌ای معروف از این نویسنده است که او پیش از این ماجرای سرودن شعر گل بیخ را خبرگزاری مهر این گونه گفته بود: «هن در آن سال‌ها به دانشگاه رفت‌وآمد داشتیم. در یکی از روزها بچه پدرم را هم با خودم برده بودم و او سه‌ساله بود بسیار گریه می‌کرد. اشک‌هایش مثل یک ستاره از چشم‌هایش بیرون می‌باو. نوشتیم در گوشه دانشگاه و ترانه گل بیخ را همان نوشتیم. در آن سال‌ها کوروش فیغالی با من در دانشگاه ملی می‌کنم سال ۵۱ بود. از اخوان لنگرودی آثار زیادی به جای مانده است، یکی از کتاب‌های او «یک هفته با شاملو» است که از سوی نشر مروارید منتشر شده است. اخوان درباره شکل‌گیری این کتاب گفته است: «من شاملو را در زمان حضورم در ایران یکبار خیلی کوتاه در مجله خوشه دیدم. پس از آن نیز گاهی در برخی شب‌های شعر او می‌دیدم و البته اشعارش را

پرنده خوان

غیظ «غیزانیه»

زهرا اسکندریان

«ما مردم مسلمان شیعه، تابع رهبر معظم اسلام هستیم؛ هیچ ارتباطی با وهابیت نداریم، ما به‌عنوان تشنه این روستا هستیم!» این‌ها قسمتی از صحبت‌های یک جوان اهل خوزستان است؛ با لهجه عربی که وقتی «شیعه» را تلفظ می‌کند، صدای «ع» از ته گلو شنیده می‌شود. لباس رنگ روشنی پوشیده است و با عینک‌دودی از درد بی‌آبی حرف می‌زند؛ در فیلمی که از او و دیگر اهالی بخش «غیزانیه» منتشر شده است. گفته می‌شود که آب شرب در این منطقه لوله کشی نشده است. غیزانیه از بخش‌های اطراف شهر اهواز، منطقه‌ای حاصلخیز است؛ نه از لحاظ آب و آبادانی، بلکه از لحاظ وجود ۳۰۰ چاه نفت؛ طوری که گفته می‌شود روزانه صدها بشکه نفت از چاه‌های حفر شده در محدوده غیزانیه استخراج می‌شود. اما این منطقه هنوز آب ندارد؛ مشکلی ریشه‌دار که از قدیم بوده است و حالا بیشتر به چشم می‌آید. یک بار خرداد پارسال و یک بار خرداد امسال، اهالی غیزانیه بخشی از راه‌های ورودی به اهواز را بستند. خرداد پارسال مردم ساکن در روستاهای غیزانیه، جاده ماهشهر به اهواز را بستند. بعد از گری‌ها و حل شدن موضوع، وعده‌های زیادی از سوی مسئولان خوزستان از جمله شریعتی، استاندار، داده شد، اما مشکل آب حل نشد؛ مشکلی حل نشد و فصل گرم‌ای امسال با مهمان ناخوانده کرونا فرار سید. همین چند روز پیش،

سوره روز



سوم خرداد که

دمای هوای خوزستان به بالای

۴۰ درجه رسید، مردم این منطقه، جاده اهواز

به راه‌هم‌رز را بستند. اما این بار رئیس‌جمهور خود به‌میدان آمد و دستوری جداگانه هم به وزیر نیرو و هم به استاندار خوزستان داد. آن‌طور که ایرنا منتشر کرده است، حسن روحانی دستور داد هر چه سریع‌تر اقدامات لازم برای رفع این معضل انجام شود. او در گفت‌وگوهای جداگانه با رضا درکانیان، وزیر نیرو و غلامرضا شریعتی، استاندار خوزستان، گفت که «باید استاندار، مسئولان استانی و تمام دستگاه‌های مرتبط برای جلوگیری از به‌وجود آمدن مشکل و سختی برای مردم خوزستان در زمینه تأمین آب آشامیدنی در فصل تابستان برنامه‌ریزی کنند و اقدامات لازم را انجام دهند تا شاهد بروز چنین مشکلاتی برای مردم نباشیم.»

در روزهایی که در جدول‌های آماری کرونا، خوزستان جایگاه خود را در صدر این جدول سفت چسبیده است، ۲۵ هزار نفر ساکن منطقه غیزانیه، آب شرب ندارند. حالا آب تبدیل شده است به مطالبه اول ۸۰ روستا، آنجا که جوانی از این منطقه در گفت‌وگو با خبرنگاران می‌گوید: «اینجا همه تشنه هستند، نه مطالبه کار داریم، نه نفت و نه گاز؛ به ما آب برسانید!»

لب مرد باید

که خندان بود!

کم‌گویی

میلا عظیمی، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی، در اینستاگرامش به پهنانه تولد ۵۴ سالگی احمد رضا عابدزاده متنی را در اینستاگرامش منتشر کرده است که مورد توجه کاربران فضای مجازی قرار گرفته است. این متن را با هم می‌خوانیم. شاید به من قیمند اما من وقتی این بیت شاهنامه را می‌خوانم به یاد احمد رضا عابدزاده می‌افتم و آن خنده‌های آرامش بخش ماندگارش: بد و نیک هر دو ز یزدان بود! لب مرد باید که خندان بود. عجب دروازه‌بانی بود این عابدزاده. چه کار می‌ماید داشت. علی پروین می‌خواست افتخاراتش را بشمارد می‌گفت این من هستم که می‌توانم عابدزاده را با آن همه طرف‌دار روی نیمکت بنشانم. عابدزاده تا کاپیتان بود. انگار کاپیتان و رهبر به دنیا آمده بود. دلش بزرگ بود. می‌توانست ترس، اندوه و دشواری را بخورد و بخندد. علی پروین می‌گفت عابدزاده خودش یک تیم است و راست می‌گفت. از آن‌هایی بود که در روز واقعه یک‌تنه بازی را در می‌آوردند. همه یادمان هست چه بازی‌های سختی را در آورد، در تیم ملی، استقلال و پرسپولیس. مصدوم بود و می‌ایستاد. ستوه بود. خستگی ناپذیر بود. بیشتر از همه تمرین می‌کرد. جان‌کنند و پهلپهل با بازی کردیم و شاید خیلی چیزهای دیگر؛ حقتش هم ترسید. عجب پختللی‌گیری بود این عابدزاده. گاهی چه سوتی‌هایی می‌داد و چه گل‌های مفتی‌هم می‌خورد. یاد باد آن گل به خودی عجیبی که از استاد اسدی خورد و یاد باد آن نگاه حیران‌ش. خوب بلد بود دل‌تاشاگر را به دست بیاورد. کارهای

عجیبی هم می‌کرد. وقتی هاشمی‌نسب رفت استقلال، اول آن بازی عجیب رفت و شال قرمز انداخت به گردن او. فضای ورزشگاه را عوض کرد. همیشه دریایی از حرف و حاشیه دور و بر عابدزاده بود. فوتبال با اولت داشت. چند سال در استقلال بود و ستون استقلال بود. گل‌زن به عابدزاده استقلالی لطف دیگری داشت. وقتی در استقلال بود تماشاگران پرسپولیس به «عقاب آسیا» می‌گفتند: «احمد عابدسولاخ». بعد رفت سپاهان و از سپاهان به پرسپولیس آمد و شد یکی از نمایان‌های ابدی پرسپولیس. گل‌زن به عابدزاده پرسپولیس هم برای استقلال‌ها مزه مزه دیگری داشت. وقتی در پرسپولیس بود تماشاگران استقلال‌ها به «عقاب آسیا» می‌گفتند: «احمد عابدسولاخ». نمی‌شد از کنارش بی‌تفاوت گذشت و در روزهای تیم ملی هم همه به عابدزاده امید داشتند. استقلال‌ها با او کری داشتند اما

دوستش داشتن و دارند. این را خودم بارها دیدم. خرمان گفته که مردم بسیارند به یاد. ناصرخان حجازی را همه دوست داشتند. شخصیت ملی بود. احمدرضا عابدزاده هم محبوب همه است. تولدش مبارک. هنوز هم قه‌قهه می‌خندد و همواره خندان باد! همیشه او را با خنده‌هایش به یاد می‌آورم. با خنده‌های آرمش بخشش. هنوز هم مثل روزهای جوانی‌ام طرف‌دارش هستم.

دلار، سکه و قیمت گران شهر آرا

به خیابان دانشگاه یک، همکاران بسیار دیگری نیز به ما اضافه شده‌اند، حالا به قول امروز‌ها سری در میان سرها در آورده‌ایم، شهر آرا را شمار بسیار بیشتری از اهالی مشهد مطالعه می‌کنند، مسئولان خواسته یا ناخواسته بیشتر به تیتراخبر و گزارش‌های شهر آرا توجه می‌کنند و خودمان هم معتقدیم که حضور این سال‌ها بی دلیل و تأثیر نبوده است.



مهدی اسدیری روزنامه‌نگار

خبرگزاری شغل عشق است و مانیز عاشقانی هستیم که در این مرام، از خیلی چیزها گذشته‌ایم، از روزهای تعطیل، از ساعات بیشتر همراهی با خانواده، شغل و مسئولیت‌هایی که در این سال‌ها به کرات جلوراهمان قرار گرفت، و ماندن در این حرفه، نوشتن و گرگ‌گشایی از مشکلات مردم را ترجیح دادیم. میراث امروز روزنامه‌شهر آرا برای مردم مشهد اگر خیلی زیاد نباشد، قطعاً زیاد هست. زیرا مادر تمام این سال‌ها تلاش کردیم خودمان را به بهترین شیوه و روش اثبات کنیم؛ روزها، ماه‌ها و سال‌های اول شاید تلاشمان حکم سیاه‌مشق‌هایی که مرز کارش را داشت، اما حالا می‌دانیم اگر قرار بر سنجش تأثیر نشریات محلی در مشهد بوده باشد، جایگاه امروزمان بسیار رفیع‌تر از گذشته است. روزی که شروع کردیم، به قول امروز‌ها سبک بودیم و به قدر و ارزش یک روزنامه محلی یا تردید نگاه می‌شد، اما امروز وزن تأثیر گذاری‌مان به لطف خدا بیشتر شده است، درست برعکس رابطه حقوق ما و قیمت سکه که آن روزها ارزشش ۲ سکه تمام‌بهار بود و این روزها ارزش بازاری حقوق ما، کمی بیشتر از قیمت یک ربع سکه است!

۱۱ سال می‌گذرد از روزی که حسن موحیدیان، فرماندار مشهد، روبان قرمز افتتاح روزنامه را قیچی زد و محمدجواد محمدی‌زاده، استاندار خراسان رضوی، برای روزنامه شدن یک هفته‌نامه بی‌ادعا یادداشت نوشت. ۱۱ سال که خودمان هم نمی‌دانیم چرا این قدر تند و سریع گذشت، روزی که شروع کردیم، دلار ۹۷۵ تومان بود و سکه تمام‌بهار آزادی ۲۱۲ هزار تومان. حالا هم‌زمان با تغییر قیمت‌ها، روزگار هم تغییرات زیادی به خودش دیده، از سن و سالی که به همه ما افزوده شده است تا تغییراتی که هر کدام در زندگی شخصی و اجتماعی‌مان دیده‌ایم. نمی‌دانم یاد آن ایام است یا گذر عمر که هر وقت به یاد سال ۸۸ می‌افتیم، حسرت روزهای نخست آغاز به کار روزنامه برایمان زنده می‌شود. شاید گذر عمر، شاید جمع کوچک و مصمیمی همکارانی که بی‌ادعا تلاش می‌کردیم و شاید خیلی چیزهای دیگر؛ اما گردش روزگار است و نمی‌شود جلوش را گرفت، شاید اگر قرار بود حالا هم مثل هفت سال بمانیم، امروز از شهر آرا به‌عنوان روزنامه‌ای بدون تغییر و رک‌اند نام برده می‌شد؛ روزنامه‌ای که ۱۱ سال است هیچ تغییری نکرده است، در هیچ کدام از مناسبات جریان ساز نبوده و فقط جریده‌ای بوده در آغاز دوازدهمین سال کارش، با نخستین سال کارش هیچ تفاوتی نداشته است و قطعاً هیچ کدام از ما این را نمی‌خواهیم. حالا با تغییراتی جغرافیایی و تغییر مکان از بولوار شهید کامیاب

پرنده دم ندارد اما می‌تواند پرواز کند!

امیدوار هم باشد. مثلاً جایی درباره پرنده‌ای می‌نویسد: «وقتی تو مغازه داشتم کبکی می‌گرفتم، به پنجره نگاه کردم و چندتا گنجشک دیدم. یکی شان دم نداشت، اما یک‌هو پر زد و رفت. به صاحب مغازه گفتم: «پرنده دم نداشت، چطور می‌تواند پرواز کند؟» جواب داد: «گران نباش، کل جمعیت عراق در چنین وضعیتی هستند و دوام آورده‌اند» پرنده هم زنده می‌ماند. ممکن است حس جهت‌یابی خوب کار نکند یا در چرخش به چپ و راست، سخت بتواند تعادلش را حفظ کند، اما زنده می‌ماند. فکر کردم این مناسب‌ترین استعاره برای توصیف وضعیت کنونی مردم عراق است.» نوشتن از جنگ و نوشتن در زیر آسمانی که هرب و ساعت‌ها در تسخیر موشک‌های آمریکایی است اگر چه هول‌آور است اما نویسنده را بر آن داشته است که صدای موشک‌ها را به سمفونی تشبیه کند که حتی بعد از تمام‌شدن غیبت این سمفونی‌ای آرزوش می‌دهد جنگ‌ها در خاورمیانه با قطعنامه‌هایی پایان نمی‌رسند، پایان جنگ آغاز تحریم‌هاست و مردمی که در تحریم زندگی می‌کنند قطعاً زیست طبیعی را تجربه نمی‌کنند. داشتن ماشین بدون لاستیک، نبود سیمان، پر بودن بیمارستان‌ها و نبود دارو برای مردمی که بیش از یک ماه زیر بارش بمب‌های تازه قدرت‌تو‌ها بودند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

مهرق کتاب



مسلان نظامت‌بندی روزنامه‌نگار

یادداشت‌های بغداد به ۲ دلیل کتاب مهمی است؛ اول اینکه نویسنده‌ای از کشور همسایه آن را نوشته است. دوم اینکه یک نویسنده زن آن را نوشته است و سوم اینکه نویسنده‌ای آن را نوشته است که کشورش ۸ سال به کشورمان حمله کرده است. «یادداشت‌های بغداد»، نوشته‌تپا الراضی، با زیرعنوان روزنوشت‌های زنی در جنگ و تبعید (۱۹۹۱_۲۰۰۳) از سوی نشر چشمه در مجموعه «درواقع» منتشر شده است و ترجمه‌اش هم کار مریم مؤمنی است. کتاب اگر چه درباره حمله آمریکا به عراق در جنگ موسوم به خلیج فارس است اما مگر جنگ‌ها بیش از اندازه شبیه هم نیستند؟ مگر مرگ، آوارگی، مهاجرت، بی‌فریادی، تبعید، تحریم و بحران هویت نتیجه همه جنگ‌های جهان نیست؟ الراضی درباره همه این‌ها نوشته و سؤالات بسیاری از خودش پرسیده که البته پاسخی هم نیافته است. جنگ اگر چه چهره‌ای زنده ندارد اما در این کتاب نویسنده توانسته است از نگاه یک زن به سمت عراق، جنگ و تحریم نگاه کند و همان قدر که تلخ نوشته است

یادداشت‌های بغداد

